



A comparative study of the verse {and sulaiman was dawood's heir} from the standpoint of the two sects

Karim Ali Mohammadi¹
Mohammad Taghi Ebadi Azar²

Abstract

One of the special and challenging topics of Islamic rulings is the verses of inheritance in the Qur'an. Paying attention to jurisprudential and legal foundations in rulings verses (Ayat Al-Ahkam) expresses the instructions of authentic traditions of belief. This article is compiled with a descriptive-analytical method in order to explain the word "Irth" (inheritance) in the Qur'an, especially regarding the two verses contained in Surahs of Naml and Maryam. The historical approach and the inferential controversies of Islamic groups and practices, being influenced by the atmosphere of the society and the effects of the political issues of the governments of the time, has doubled the importance and sensitivity of the issue. One of the main subjects of this article is investigating issues surrounding the inheritance of prophets and whether it refers to prophecy and knowledge or rule and worldly property. The research in the authenticity and the relevant issuance the narration "We (the prophets) do not bequeath. What we leave is to be considered as charity", which is the source of the most of criticisms, has been discussed as a valid answer. Various interpretative viewpoints, regarding the religious views of supporters and opponents and their perception of the divine verses and the examination of the authenticity of the narrations about the aforementioned verse and the issue of historical challenges with regard to political events, are discussed in this article. At the end, referring to the issue of the usurpation of Fadak, whether it was an inheritance or a gift from the Holy Prophet of Islam (PBUH), the evidence has been presented to prove the validity of Fadak's claim, by mentioning the oppression of the Ahl al-Bayt of Infallibility and Purity (AS).

Keywords: Inheritance, Heritage of Prophets, Inheritance in Wealth, Fadak, Two Sects (Sunni and Shia).

¹ Assistant Professor, Department of Quranic and Hadith Sciences, Faculty of Theology, Shahid Madani University of Azerbaijan; Tabriz; Iran (responsible author) | Karim110_ali@yahoo.com

² Ph.D. student of Quran and Hadith Sciences, Azad University of Tabriz; Iran | Ebadiazar@tabrizu.ac.ir



پښتونستان ښار علمي او مطالعاتي مرکز
پرتال جامع علوم انساني



بررسی تطبیقی آیه «و وَرَثَ سَلِيمَانَ دَاوُدَ...» از نظر فریقین

کریم علی محمدی^۱

محمد تقی عبادی آذر^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۳/۱۰ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۱۱

چکیده

آیات ارث در قرآن، یکی از مباحث ویژه و پرچالش احکام اسلامی است؛ توجه به مبانی فقهی و حقوقی در آیات الاحکام، بیانگر دستورالعمل سنت‌های اصیل اعتقادی است. تدوین این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی در راستای تبیین واژه ارث در قرآن، به ویژه در خصوص دو آیه مندرج در سوره‌های نمل و مریم است. رویکرد تاریخی و فراز و فرودهای استنباطی گروه‌ها و نحله‌های اسلامی، با تأثیر پذیری از فضای جامعه و اثرات مسائل سیاسی حکومت‌های وقت، اهمیت موضوع را دوچندان و حساسیت آن را مضاعف نموده است. بررسی مسائلی پیرامون وراثت انبیاء و اینکه متعلق ارث، نبوت و علم است یا حکومت و اموال دنیوی؛ از موضوعات اصلی این نوشتار است. تحقیق در سند و دلالت صدور روایت «لن معاشر الانبیاء لانورث» که مصدر اتکاء غالب مستشکلین است به عنوان پاسخی متقن مورد مذاقه قرار گرفته است. دیدگاه‌های مختلف تفسیری، با لحاظ نظرات اعتقادی موافقین و مخالفین و برداشت آن‌ها از آیات الهی و بررسی اصالت استنادات روائی، پیرامون آیه یادشده و موضوع چالش‌های تاریخی با توجه به رویدادهای سیاسی، مورد بحث این مقاله قرار گرفته و چنین به دست آمد که اثبات مسئله در خصوص این که موضوع مطروحه، ارث بوده یا هبه و اعطائی رسول مکرم اسلام (ص)، به حقانیت فدک و مظلومیت اهل بیت عصمت و طهارت (ع)، اشاره شده است.

واژه‌های کلیدی: ارث، وراثت انبیاء، ارث در مال، فدک، فریقین.

^۱. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات دانشگاه شهید مدنی آذربایجان؛ تبریز؛ ایران (نویسنده مسئول) |

Karim110_ali@yahoo.com

^۲. دانشجوی دکتری رشته علوم قرآن و حدیث، دانشگاه آزاد تبریز؛ ایران | Ebadiazar@tabrizu.ac.ir

مقدمه

مراد از ارث، در آیه «وَوَرَّثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ...» (نمل/۱۶) وارث شدن مال و حکومت است نه علم و نبوت؛ زیرا نبوت قابل انتقال نیست و علوم انبیاء نیز چون اکتسابی نیست قابل ارث بردن نخواهد بود؛ همچنین روایت «نَحْنُ مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ لِانْتِزَاعِ...» (ابن حجاج، ۱۴۱۲، ج ۳: ۳۷۹؛ بخاری، بی تا، ج ۸: ۱۸۵) با آیه مذکور سازگاری ندارد. کتاب تفسیر صحیح آیات مشکله قرآن، توسط علامه محقق آیه الله سبحانی در جواب کتاب تفسیر آیات مشکله قرآن، نوشته آقای یوسف شعاع که ابتدا در سال ۱۳۳۹ و سپس در تاریخ ۱۳۶۹ به چاپ رسیده، تنظیم و ارائه گردیده است. روش تفسیری استاد سبحانی در همه تألیفات علوم قرآنی، از عمق و دقت قابل توجهی برخوردار است؛ در مورد کتاب تفسیر صحیح آیات مشکله قرآن نیز که تعدادی از آیات قرآن از جمله آیه مربوط به ارث یعنی آیه ۱۶ سوره نمل که می‌فرماید: «وَوَرَّثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلْمُنَا مَنْطِقُ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ»؛ سلیمان وارث داود شد و گفت ای مردم، زبان پرندگان را آموخته و از همه چیزی داده شده‌ایم و این برتری آشکاری است، بحث و بررسی شده است. نویسنده (یوسف شعاع) در تفسیر آیات قرآن، خطاهای آشکاری داشتند. همچنین برداشت ایشان با توجه به مباحث انجام یافته در اعصار گذشته و روش تک بعدی مفسران اهل تسنن، دارای ایراد بوده و در استدلال به آیه مذکور، مبنی بر ارث بردن سلیمان از داود، خدشه نموده است. شبهه وارد شده، همان شبهه قدیمی است که وی پس از بیان، آن را به نام خود قلمداد نموده است.

نویسنده در ما قبل آیه، کاملاً تصریح می‌کند که این وراثت در علم و نبوت است نه در مال دنیا، چنان که آیه ۱۵ سوره نمل قرآن که می‌فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَ الْخَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلْنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ»؛ به داود و سلیمان علم دادیم ایشان گفتند حمد برای خدائی را که ما را بر بیشتری از بندگان مؤمن خود تفضیل داده است و سپس می‌فرماید: «وَوَرَّثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ» و سلیمان وارث داود شد؛ یعنی در خصوص علم و فضیلت و پیغمبری را، سلیمان از داود ارث برد و سلیمان به مردم گفت ای مردم، خداوند زبان مرغان را به ما تعلیم کرده و این جمله بعدی دلیل است که منظور از وراثت، همان وراثت در علم و دانش و پیغمبری است. از دیرزمانی دانشمندان شیعه به پیروی از پیشوایان بزرگ خود با آیه

یاد شده بر رد قول معروف میان علماء اهل تسنن «نحن معاشر الأنبياء لا تورث»؛ ما گروه پیامبران ارث نمی‌گذاریم، استدلال کرده‌اند و پیش از همه، حضرت فاطمه زهرا (س) در حضور بزرگان اصحاب رسول خدا (ص)، طی خطبه‌ای با این آیه و آیه دیگری استدلال و از این طریق اثبات کرده که خبر مزبور مجعول و مخالف قرآن است و هرگز پدرم مخالف قرآن سخن نمی‌گوید.

جای یادآوری است که غالب مفسرین اهل سنت و جماعت از یک روش و از منشی واحد تبعیت کرده، نویسندگانی که از منشی آن‌ها پیروی می‌نمایند دچار لغزش‌هایی از قبیل نادیده گرفتن اخبار صحیح، ابتلا به جمود در سیاق آیات و اشتباه در مفهوم و مصداق گردیده‌اند. غالب مفسران اهل سنت کاستی‌های خود را در ابراز حقایق تاریخ و علوم قرآنی نادیده گرفته و باعث گردیده‌اند بعد از خود نیز تحقیقات قرآنی و روائی به صورت غیر اصولی و استنباطات تقلیدی انجام پذیرد. در حالی که تحقیق و پژوهش‌های علمی و بدون تعصب و خالی از گرایش‌های فکری سبب روشنگری و تنویر افکار و آشکار شدن واقعیت‌ها خواهد بود. انجام پژوهش در این زمینه فوایدی از قبیل ترمیم خلأ موجود که از مدت‌ها قبل بوده به همراه داشته و در رفع ابهامات اعتقادی یاری خواهد کرد. در این تحقیق با استناد به آیه ۱۶ سوره نمل و آیه ۶ سوره مریم، در مورد پیشینه آن در قرآن بحث گردیده، سپس به نظرات مفسران فریقین پرداخته شده، آنگاه اشاره به اصالت روایت منقوله از خلیفه اول در مصادر روایی با لحاظ نظرات محدثین شده و در نهایت تاریخچه فدک که یکی از اصلی‌ترین علل احتجاجات بوده و این که آیا آن ارث بوده و یا هبه؟ اقدام گردیده است.

مفهوم ارث

ارث از ریشه «وَرِثَ» به معنای آثار باقی مانده از چیزی است (فراهیدی، ۱۴۱۰ ق، ج ۸: ۲۳۵) و انتقال اموال یا امور معنوی از انسان به دیگری است (مصطفوی، ۱۳۶۰ ش، ج ۱۳: ۷۸). در اصطلاح فقهی، انتقال دارایی و ترکه میت به نزدیکان نسبی و سببی او را ارث گویند (جبل عاملی، ۱۴۱۰ ق، ۱۱/۸). ارث و تراث، مصدر ثلاثی مجرد هستند و افزون بر معنای مصدری، به معنای اسم مفعول نیز به کار می‌روند. میراث مفهوم اسم مفعولی دارد و به چیزی که به ارث برده شود، گفته می‌شود. گروهی از لغویان نیز، برای واژه ارث معنایی ذکر

نکرده‌اند که بیان‌گر روشنی مفهوم آن است (فیومی، ۱۴۱۴ ق: ۶۵۴). همه لغویان، کاربرد ارث را در انتقال مال حقیقی می‌دانند (ابن منظور، ۱۴۰۸ ق، ج ۱۵: ۲۶۶).

ارث در قرآن

از تعداد ۳۳ آیه قرآنی که در آن‌ها واژه «ورث» آمده است، فقط دو آیه در خصوص انتقال وراثت در این مقاله قابل بحث است:

۱. «يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» (مریم/۶)؛ از من و از آل یعقوب ارث به برد و پروردگارا او را پسندیده قرار ده، مریم. مراد اصلی از «یرثی» همان ارث بردن از مال است. البته این مطلب به این معنی نیست که این لفظ در غیر وراثت مالی، مانند وراثت در علم و نبوت به کار نمی‌رود؛ بلکه مقصود این است که تا قرینه قطعی بر معنی دوم نباشد، مقصود از آن ارث، خواهد بود، نه علم و نبوت. همچنین اگر به مجموع اشتقاقات لفظ ورث در قرآن دقت شود، خواهیم یافت که این کلمه در تمام قرآن به جز آیه ۳۲ سوره فاطر، درباره وراثت در اموال به کار رفته است.

۲. «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ» (نمل/۱۵)؛ سلیمان از داود ارث برد، روشن است که مقصود از آیه، این است که سلیمان، مال و سلطنت را از داود به ارث برد؛ و تصور این که مقصود، وراثت در علم بوده، هم تفسیر بر خلاف ظاهر است و هم بدون قرینه است و این که علم باید اکتسابی و از طریق استاد باشد در حالی که مقام نبوت و علم الهی موهبتی است که اکتسابی و موروثی نمی‌تواند باشد (سبحانی، ۱۳۸۴ ش: ۲۴۲) پس در مسئله ارث که در آیات قرآن آمده و اقوال متعددی هم مطرح گردیده است، منظور از میراث نبوت، علم و حکمت و مال است. در این راستا، باید گفت منظور، نبوت نیست، برای این که نبوت امر ارثی نیست، بر اساس آیه: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (انعام/۱۲۴)؛ خداوند آگاه‌تر است که رسالت خویش را در کجا قرار دهد، نبوت ارثی نیست و هیچ‌یک از انبیا، نبوت را از نبی قبل از خود ارث نبرده‌اند. سلسله انبیای ابراهیمی، از وجود مبارک حضرت ابراهیم و انبیای بعدی، این‌ها هر کدام بر اساس اعطای الهی به نبوت رسیده‌اند، نه این که ارث برده باشند. درباره علم و حکمت، روایت «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ»؛ دانشمندان وارثان پیامبران‌اند (کلینی، ۱۳۴۸ ش، ج ۱: ۳۴۵) آمده و این به معنای این است که عالمان، وارثان انبیاء هستند، برای اینکه انبیاء معلم

کتاب و حکمت‌اند و علما هم علم و حکمت را از انبیاء به ارث می‌برند، این هم اختصاص به هیچ پیغمبری ندارد.

۳. در مسئله مال که قول سوم است، اختصاص به ما شیعیان ندارد، عده‌ای از اهل سنت و از قدما و از اصحاب، مانند ابن عباس و دیگران هم، این ارث را ارث مال دانسته‌اند. ما باید بینیم که این ارث، ارث مال است یا غیر مال. روایتی را مرحوم کلینی در کافی نقل می‌کند که انبیاء درهم و دینار را به ارث نمی‌گذارند. این‌ها علم را به ارث می‌گذارند. این روایت را که مرحوم کلینی نقل کرده حق است؛ یعنی بنای انبیاء بر این نیست که مال جمع کنند و آن را به دیگری منتقل کنند. آن چه محور نزاع بین فریقین است، ذیل آن است که جعل شده؛ یعنی «ما ترکناه صدقه»، این «ما ترکناه صدقه» را که نقل کرده‌اند سند ندارد و جعلی است و در جوامع روایی معتبر نیامده، در کتاب شریف کافی هم نیست. آن‌ها این را جعل کرده‌اند تا بگویند فدک و امثال فدک صدقه است، وقتی صدقه عمومی شد، به بیت المال می‌رسد، وقتی بیت المال شد به حاکم وقت منتقل می‌شود و همین کار را هم کردند. ما باید به بینیم این روایت درست است یا نه؟

دلایل ضعف حدیث مذکور چنین است:

۱. این حدیث خبر واحد است و سند آن فقط به خلیفه اول منتهی می‌شود؛
۲. این حدیث با متن قرآن سازگار نیست و هر حدیثی که موافق قرآن نباشد از درجه اعتبار ساقط است؛
۳. روایت فوق با روایات دیگر در تعارض است؛
۴. متن این روایت به همین جمله ختم می‌شود که در کافی نقل شده است: «إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوَرَّثُوا دِينَاراً وَلَا دِرْهماً وَلَكِنْ وَرَّثُوا الْعِلْمَ مَا تَرَكَاهُ صَدَقَةٌ» در جوامع روایی معتبر نیست؛
۵. حجیت روایت، چه معارض داشته باشد و چه نداشته باشد، باید بر کتاب خدا عرضه شود، تا اثبات شود. حضرت فرمود: «فَمَا وَافِقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَاضْرِبُوهُ عَلَى الْجِدَارِ»؛ آن چه موافق قرآن بود، اخذ کنید و آن چه مخالف قرآن بود، آن را به دیوار به زنید (کلینی، ۱۳۴۸ ش، ج ۱: ۱۳۷)؛ یعنی روایت‌هایی که معارض و یا مطلق هستند، بر قرآن کریم است که حجیت آن‌ها ثابت شود؛ وجود مبارک پیامبر اکرم (ص) و همچنین ائمه اطهار (ع)

فرمودند به نام ما حدیث جعل می‌کنند، ولی به نام خدا، آیه قرآن را نمی‌توانند جعل کنند؛ هر روایتی که از ما به شما رسید، بر کتاب خدا عرضه کنید، اگر مطابق با کتاب خدا نبود، این حجت نبوده و حرف ما نیست. در این جا معلوم می‌شود که احادیث موضوع و مجعول در بین روایات موجود است و اگر این روایت صادر نشده باشد، همین دلیل بر جعل است، یعنی به نام پیامبر (ص) احادیثی جعل می‌کنند. پس هر روایتی چه معارض داشته باشد چه معارض نداشته باشد، باید بر قرآن کریم عرضه شود؛ از این رو، اول باید خطوط کلی قرآن ارزیابی شود، بعد روایت را بر قرآن عرضه کنیم (جوادی آملی، ۱۳۸۸ ش: ۱۴۶).

نکته دیگر این که وقتی در عرف گفته می‌شود ارث؛ یعنی مسئله مال. فلان فرد ارث برد، آن فلان فرد، وارث است؛ یعنی مال به ارث برد. درست است که می‌شود گفت فلان شخص وارث علم فلان فرد است یا وارث حکمت فلان شخص است؛ ولی نیازمند قرینه است. با قرینه می‌شود ارث را در مسائل علم و حکمت مطرح کرد؛ ولی بدون قرینه، همان مسئله، ارث مال است. این موضوع، هم در لغت، هم در عرف، این گونه است و اعتبار عاقلان نیز، این طور است. مهم‌تر از همه، استدلال حضرت زهرا (س) در حضور همه مهاجر و انصار، با اطلاع وجود مبارک امام زمانش یعنی امام علی (ع) است. حضرت باخبر بود که وجود مبارک صدیقه طاهره (س) چگونه احتجاج می‌کنند. یکی از کسانی که این خطبه را حفظ کرد و نقل کرد زینب کبری (س) بود که این خطبه را حفظ کرده بود و برای دیگران نقل کرد. یکی از روایات این خطبه حضرت زینب (س) است. این خطبه نورانی حضرت، از چند بخش تشکیل می‌شود و از چند جهت، حضرت استدلال می‌کنند: «از حمد و ثنا و توحید الهی و وحی و نبوت و...» به مسئله ارث می‌رسند که خطاب به مهاجر و انصار فرمود: «أیها المسلمون، أأغلب علی إرثی! یا ابن ابی قحافة، أئی کتاب الله أن ترث أباک ولا أرث أبی؟» در قرآن آمده که تو ارث می‌بری؛ ولی من از پدرم ارث نمی‌برم؟ «لقد جئت شیئاً فریاً أفعلی عمد ترکتم کتاب الله وبنذمتوه وراء ظهورکم إذ یقول (و ورث سلیمان داوود) و قال فیما اقتص من خبر یحیی بن زکریا عاذ قال فهب لی من لندنک ولیاً یرثنی ویرث من آل یعقوب»؛ پس این آیاتی است مربوط به انبیاء که ارث می‌برند و همچون این «و قال و أولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض فی کتاب الله و قال یوصیکم الله فی أولادکم للذکر مثل حظ الأنثیین و قال إن ترک خیراً الوصیة للوالدین والأقربین بالمعروف

حقاً علی المتقین و زعمتم أن لا حظوة لی و لا إرث من أبی و لا رحم بیننا ألخصکم الله بأیة أخرج أبی منها؛ آیه خاصی داریم، دلیل مخصوصی داریم که پدرم ارث نمی گذارد؟ بعد هم آن جمله جگرسوز را فرمود که: مسئله در و پیکر زدن با دردناک بودن این جمله اصلاً قابل قیاس نیست؛ فرمود: شما هیچ دلیلی ندارید که مرا از ارث محروم کنید، مگر اینکه به گوئید: معاذالله ... نقل نکنم. خوب، در جمله‌های بعد، این خطبه را ادامه می‌دهد، بعد از یک صفحه می‌فرماید: «أهضم- تراث أبی»، به مردم خطاب کرد «و اتمم برای منی و مسمع»؛ همه تان حاضرید. دارید می‌بینید ارث مرا دارند هضم می‌کنند (طبرسی، ۱۳۸۵ ش، ج ۱: ۲۳۴).

آیات اختصاصی ارث

ماده «ورث» (واو- راء - ثاء)، تعداد ۳۵ کلمه مربوط به ارث با اشتقاقات آن در ۳۳ آیه قرآن آمده است. از آن تعداد، فقط تعداد دو آیه در خصوص وراثت انبیاء مورد بحث قرار گرفته است. سوره‌هایی که در قرآن کریم در مورد ارث، در آن‌ها اشاره شده و به بیان احکام آن‌ها پرداخته‌اند؛ به ترتیب نزول عبارتند از: سوره‌های (فجر/ ۱۰؛ مریم/ ۴۴؛ نمل/ ۴۸؛ انقال/ ۸۸؛ احزاب/ ۹۰؛ نساء/ ۹۲).

۱. آیه ۱۹ سوره فجر: «وَتَأْكُلُونَ الثَّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا؛ و میراث [ضعیفان] را چپاولگرانه می‌خورید.

۲. آیه ۶ سوره مریم: «يَرْثِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» و اجعلهُ رَبِّ رَضِيًّا؛ که از من ارث برد و از خاندان یعقوب [نیز] ارث برد و او را - ای پروردگار من - پسندیده گردان.

۳. آیه ۱۶ سوره نمل: «وَوَرَّثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ» وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَابِدُوا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ؛ و سلیمان از داوود میراث یافت و گفت: ای مردم، ما زبان پرندگان را تعلیم یافته‌ایم و از هر چیزی به ما داده شده است. راستی که این همان امتیاز آشکار است.

۴. آیه ۷۵ سوره انفال: «وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدِ وَهَابُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ؛ و کسانی که بعداً ایمان آورده و هجرت نموده و همراه شما جهاد کرده‌اند، اینان از زمره شمایند و خویشاوندان نسبت به یکدیگر [از دیگران] در کتاب خدا سزاوارترند. آری، خدا به هر چیزی داناست.

۵. آیه ۶ سوره احزاب: «التَّيُّ أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا»؛ پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر [و نزدیکتر] است و همسرانش مادران ایشانند، و خویشاوندان [طبق] کتاب خدا، بعضی [نسبت] به بعضی اولویت دارند [و] بر مؤمنان و مهاجران [مقدمند]، مگر آنکه بخواهید به دوستان [مؤمن] خود [وصیت یا] احسانی کنید، و این در کتاب [خدا] نگاشته شده است.

۶. آیات ۷، ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۹، ۳۳ و ۱۷۶ سوره نساء

الف: آیات ۷ و ۸: «لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا - وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا»؛ برای مردان، از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان [آنان] بر جای گذاشته‌اند سهمی است؛ و برای زنان [نیز] از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان [آنان] بر جای گذاشته‌اند سهمی [خواهد بود] - خواه آن [مال] کم باشد یا زیاد - نصیب هر کس مفروض شده است و هر گاه، خویشاوندان یتیمان و مستمندان در تقسیم [ارث] حاضر شدند، [چیزی] از آن را به ایشان ارزانی دارید و با آنان سخنی پسندیده گوید.

ب: آیات ۱۱، ۱۲، ۱۳ و ۱۴: «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ الشُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا - وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكنَّ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ - تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ - وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُّهِينٌ»؛ خداوند به شما درباره فرزندانان سفارش می‌کند: سهم پسر، چون سهم دو دختر است. و اگر [همه ورثه]، دختر [و] از دو تن بیشتر باشند، سهم آنان دو سوم ماترک

است و اگر [دختری که ارث می‌برد] یکی باشد، نیمی از میراث از آن اوست و برای هر یک از پدر و مادر وی [=متوفی] یک ششم از ماترک [مقرر شده] است، این در صورتی است که [متوفی] فرزندی داشته باشد؛ ولی اگر فرزندی نداشته باشد و [تنها] پدر و مادرش از او ارث برند، برای مادرش یک سوم است [و بقیه را پدر می‌برد] و اگر او برادرانی داشته باشد، مادرش یک ششم می‌برد، [البته همه اینها] پس از انجام وصیتی است که او بدان سفارش کرده یا دینی [که باید استثنا شود]. شما نمی‌دانید پدران و فرزندان کدام یک برای شما سودمندترند. [این] فرضی است از جانب خدا، زیرا خداوند دانای حکیم است و نیمی از میراث همسران از آن شما [شوهران] است اگر آنان فرزندی نداشته باشند و اگر فرزندی داشته باشند یک چهارم ماترک آنان از آن شماست، [البته] پس از انجام وصیتی که بدان سفارش کرده‌اند یا دینی [که باید استثنا شود]، و یک چهارم از میراث شما برای آنان است اگر شما فرزندی نداشته باشید و اگر فرزندی داشته باشید، یک هشتم برای میراث شما از ایشان خواهد بود، [البته] پس از انجام وصیتی که بدان سفارش کرده‌اید یا دینی [که باید استثنا شود] و اگر مرد یا زنی که از او ارث می‌برند کلاله [=بی‌فرزند و بی‌پدر و مادر] باشد و برای او برادر یا خواهری باشد، پس برای هر یک از آن دو، یک ششم [ماترک] است و اگر آنان بیش از این باشند در یک سوم [ماترک] مشارکت دارند، [البته] پس از انجام وصیتی که بدان سفارش شده یا دینی که [باید استثنا شود، به شرط آنکه از این طریق] زانی [به ورثه] نرساند. این است سفارش خدا و خداست که دانای بردبار است. این‌ها احکام الهی است، و هر کس از خدا و پیامبر او اطاعت کند، وی را به باغهایی درآورد که از زیر [درختان] آن نهرها روان است. در آن جاودانه‌اند و این همان کامیابی بزرگ است. و هر کس از خدا و پیامبر او نافرمانی کند و از حدود مقرر او تجاوز نماید، وی را در آتشی درآورد که همواره در آن خواهد بود و برای او عذابی خفت‌آور است.

ج: آیه ۱۹: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِيَتَّخِذْنَ مِنْكُمْ سَعْيَهُنَّ مَا آتَيْنَهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ، وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ، فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برای شما حلال نیست که زنان را به اکراه ارث برید و آنان را زیر فشار مگذارید تا بخشی از آنچه را به آنان داده‌اید [از چنگشان به در] برید، مگر

آنکه مرتکب زشتکاری آشکاری شوند و با آنها بشایستگی رفتار کنید و اگر از آنان خوشتان نیامد، پس چه بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و خدا در آن مصلحت فراوان قرار می‌دهد.

د: آیه ۳۳: «وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيَّ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ، وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتَوْهُمْ نَصِيْبَهُمْ، إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كُلِّ شَيْءٍ شَهِيْدًا»؛ و از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان، و کسانی که شما [با آنان] پیمان بسته‌اید، بر جای گذاشته‌اند، برای هر یک [از مردان و زنان]، وارثانی قرار داده‌ایم. پس نصیبشان را به ایشان بدهید؛ زیرا خدا همواره بر هر چیزی گواه است.

ه: آیه ۱۷۶: «يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ، إِنْ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ، وَهُوَ يَرِيْهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ، فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ، وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلَّذَكَرِ مِثْلَ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ، يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَن تَضَلُّوا، وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمٌ»؛ از تو [در باره کلاله] فتوا می‌طلبند؛ بگو: خدا در باره کلاله فتوا می‌دهد: اگر مردی بمیرد و فرزندی نداشته باشد و خواهری داشته باشد، نصف میراث از آن اوست. و آن [مرد نیز] از او ارث می‌برد، اگر برای او [خواهر] فرزندی نباشد. پس اگر [ورثه فقط] دو خواهر باشند، دو سوم میراث برای آن دو است، و اگر [چند] خواهر و برادرند، پس نصیب مرد، مانند نصیب دو زن است. خدا برای شما توضیح می‌دهد تا مبادا گمراه شوید، و خداوند به هر چیزی داناست.

بررسی تطبیقی آیات از نظر فریقین

نظرات مختلف مفسران، در سه دیدگاه شاخص قابل بررسی است:

دیدگاه اول: وراثت در نبوت

تعدادی از مفسران، مفهوم ارث را در قرآن، فقط به نبوت و پادشاهی تعبیر کرده‌اند. این گروه از اهل سنت به تبع از یک گرایش خاص در طول زمان، فقط وراثت را در نبوت دانسته و به نظرات دیگر اعتنا ندارند. از جمله:

- صاحب‌الکشاف (۵۳۸ ق) با شرح مختصر آیه، ضمن پذیرش نبوت و ملک در خصوص حضرت سلیمان، به داستان گفتگو با حیوانات پرداخته، در بحث بلاغی آیه، عبارت «إِنْ هَذَا هُوَ الْفَضْلُ الْمَبِينُ» را جمله خبری، به غرض شکر و حمد از خداوند می‌داند (زمخشری، ۱۳۶۶ ق، ج ۳: ۳۵۲).

-فخر رازی (۶۰۶ ق) در تفسیر کبیر خود می گوید در مورد ارث سلیمان از داود اختلاف شده است. حسن بصری گفته است مقصود از ارث، مال است؛ چرا که نبوت و پیامبری موهبت و عطای الهی بوده و قابل توارث نیست. خدای متعال مرگ فرد را سبب ارث بردن از او قرار داده است؛ ولی نبوت و علم به مجرد مرگ، به وارث منتقل نمی شود تا عنوان ارث بر آن صادق باشد. پس از این جهت، مال و نبوت با یکدیگر تفاوت دارند. ایشان در ادامه می گوید: طبق «نحن معاشر الأنبياء لا نورث ارث»؛ همان نبوت و ملک است (فخر رازی، بی تا، ج ۳۴: ۱۸۶).

-همین نظر را قرطبی (۶۷۱ ق) ذیل آیه مذکور اظهار کرده و می گوید: نبوت و پادشاهی، ارثیه حضرت سلیمان بوده است؛ زیرا اگر مراد آیه وراثت مال و ثروت بود، همه برادران در ارث یکسان بودند و به همین علت است که می گویند: «العلماء ورثة الانبياء» (قرطبی، ۱۳۶۴ ش، ج ۱۳: ۱۶۴).

-صاحب انوار التنزیل و اسرار التاویل (۶۸۵ ق) نیز نظیر عبارت زمخشری را آورده است (بیضاوی، ۱۳۶۳ ش، ج ۲: ۱۷۲).

-نظر صاحب تفسیر مدارک التنزیل و حقایق التاویل (۶۹۹ ق)، مثل نظر قرطبی است (نسفی، ۱۳۷۶ ش، ج ۳: ۳۰۰).

-صاحب تفسیر ابن کثیر (۷۷۴ ق) می گوید: «وقوله: (ورث سلیمان داود) ای: فی الملک والنبوه، وليس المراد وراثته المال فإن الأنبياء لا تورث أموالهم، كما أخبر بذلك رسول الله: نحن معشر الأنبياء لا نورث، ما تركناه صدقه»؛ ارث در سلطنت و نبوت است و مراد ارث مال نیست، چرا که پیامبر فرمود: ما پیامبران ارث نمی گذاریم، آن چه ترک کرده ایم صدقه است (ابن کثیر، ۱۴۱۹ ق: ۱۶۴۱۶).

-در تفسیر الدر المنثور (۹۹۱ ق) آمده است: «عن قتاده فی قوله و ورث سلیمان داؤد قال: ورثه نبوته و ملکه و علمه»؛ یعنی قتاده می گوید منظور از آیه، وراثت نبوت، ملک و علم است (سیوطی، ۱۴۰۴ ق، ج ۵: ۱۰۳).

-تفسیر روح المعانی (۱۲۷۰ ق) آورده است: «و ورث سلیمان داؤد ای قام مقامه فی النبوه و الملک و صار نبی ملکا بعد موت آیه داود. و قيل: المراد وراثته النبوه فقط، و قيل: وراثته الملک فقط، و عن الحسن و نسبة الطبرسی إلى أئمة أهل البيت أنها وراثته المال» (آلوسی، ۱۴۱۵ ق، ج ۱۰: ۱۶۶).

-مراغی (۱۳۷۱ ق) گفته است: «قام مقامه فی النبوه و الملک بعد موته»؛ یعنی وراثت در نبوت و ملک بعد از موت متوفی است (المراغی، ۱۹۸۵ م، ج ۱۹: ۱۲۷).

-تفسیر التحریر و التئیر (۱۳۹۴ ق) نیز نظر فوق را اظهار کرده است (ابن عاشور، ۱۴۲۰ ق، ج ۱۹: ۲۳۴).

دیدگاه دوم: وراثت در مال و ثروت

صاحبان این دیدگاه هرچند به وراثت در ملک و علم به طور مجاز معتقد هستند؛ ولی نظرشان فقط به وراثت در مال و ثروت است. این دیدگاه به خود آیه توجه داشته و روایت موضوعه را رد می‌نمایند. از جمله تفسیر من وحی القرآن می‌نویسد: «ورث سلیمان داؤد کما یرث الابن أباه، فی ملکه و ماله، و کما یرث الأشتخاص الموقع و المدرجه»؛ همان گونه که پسر از پدر ارث می‌برد و اشخاص از حیث موقعیت و درجه ارث می‌برند، سلیمان نیز از داود ارث می‌برد (فضل الله، ۱۴۱۹ ق، ج ۱۷: ۱۹۴). صاحب تفسیر المیزان می‌گوید: «و ورث سلیمان داود»؛ یعنی سلیمان مال و ملک را از داود ارث برد و این که بعضی از مفسرین گفته‌اند: مراد از این ارث، ارث بردن نبوت و علم است، صحیح نیست، برای اینکه نبوت ارثی نیست، چون قابل انتقال نیست و اما علم، هر چند با نوعی عنایت و مجاز می‌توان گفت که قابل انتقال است - نه حقیقتاً - برای این که استاد، علم را از خود به شاگرد انتقال نمی‌دهد و گرنه باید دیگر خودش علم نداشته باشد؛ لیکن این انتقال مجازی هم، در علم فکری است که با درس خواندن به دست می‌آید و علمی که انبیاء اختصاص به آن داده شده‌اند، از مقوله درس خواندن نیست؛ بلکه کرامتی است از خدا به ایشان که دست فکر و ممارست بدان نمی‌رسد. ممکن است با همان عنایت و مجاز گویی به گویم فلان مرد عادی، علم را از پیغمبری ارث برده، یعنی آن پیغمبر، وی را تعلیم داده، ولی نمی‌شود گفت فلان پیغمبر علم خود را از پیغمبر دیگر یا از غیر پیغمبر، ارث برده است (طباطبایی، ۱۳۶۳ ش، ج ۱۵: ۵۳۸).

در تفسیر منهج الصادقین آمده است: «و ورث سلیمان» و میراث گرفت سلیمان از داود ملک و مال و پادشاهی را. این قول حسن و جمیع اهل البیت است و بسیاری از مفسران؛ پس آیه دال است بر آن که انبیاء مورث مال بوده‌اند و منافی و مناقض حدیث موضوع «نحن معاشر الأنبياء لا نورث»؛ ما گروه پیامبران ارث نمی‌گذاریم که مخالفین نقل کرده‌اند (کاشانی، ۱۴۱۰

ق، ج ۷: ۱۱). صاحب تفسیر الصافی نیز نظیر اظهارات فوق را بیان داشته است (فیض کاشانی، ۱۳۹۹ ق، ج ۴: ۶۰).

صاحب تفسیر مجمع البیان می گوید «و سلیمان وارث داود شد»؛ این جمله دلالت دارد بر این که پیامبران مانند دیگران مال به ارث می گذارند، قول حسن هم همین است. برخی گویند: یعنی داود، علم و نبوت و ملک خود را به ارث، به سلیمان داد نه به سایر اولادش؛ بنابراین معنی میراث، این است که سلیمان جانشین داود گردید. به این جانشینی میراث گفته شده، هم چنان که در مورد بهشت نیز میراث گفته شده است. این معنی از جایی است و خلاف ظاهر آیه و مخالف تفسیر اهل بیت است (طبرسی، ۱۳۵۴ ش، ج ۱۸: ۸۸). در تفسیر التبیان آمده است: «اخبر الله تعالى أن سليمان ورث داود. و اختلفوا فيما ورث منه، فقال أصحابنا إنه ورث المال و العلم. و قال مخالفونا: انه ورث العلم، لقوله (ص) نحن معاشر الأنبياء لا نورث» (طوسی، ۱۴۰۹ ق، ج ۸: ۸۳). صاحب تفسیر اطیب البیان می گوید: «و ورث سلیمان داود»؛ این جمله سنگی است به دهان کسانی که صدیقه طاهره (س) را ممنوع از فدک کردند و متمسک به حدیث مجعول خود شدند که پیغمبر (ص) فرمود: «نحن معاشر الأنبياء لا نورث درهما و دینارا و کما ترکناه صدقه» و همچنین آیه زکریا که دعاء کرد «فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب» (مریم/ ۶ و ۵)؛ (طیب، ۱۳۸۶ ش، ج ۱۰: ۱۱۹). تفسیر اثناعشری می نویسد: آیه شریفه دال است بر آن که پیغمبران، مورث مال بوده اند مانند توریث غیر ایشان، پس حدیث منقول از ابو بکر که پیغمبر فرموده است: «نحن معاشر الأنبياء لا نورث»؛ مجعول و متناقض با آیه شریفه و از درجه اعتبار ساقط است؛ زیرا وقتی حدیث مجعوله، مقابله با قرآن نموده، مردودیت آن ثابت می شود. چه آنکه می بینیم در قرآن مجید آیات بسیاری راجع به ارث انبیاء موجود است و این می رساند که انبیاء عظام همگی ارث داشتند و وارث آن ها بعد از فوت، تصرف در ارث می کردند (حسینی شاه عبدالعظیمی، ۱۳۶۴ ش، ج ۱۰: ۲۱).

صاحب تفسیر الفرقان می نویسد: «ورث هنا لا تعنی ارث النبوه، بل هو هنا المال، فالنبوه لیست التورث لأنها وهبة إلهية»؛ ارث در این جا نبوت معنی نمی دهد؛ بلکه به معنی مال است. چون نبوت قابل ارث گذاشتن نیست (صادقی تهرانی، ۱۴۰۷ ق، ج ۲۲: ۱۵۵) و تفسیر نمونه نیز می نویسد در این که منظور از ارث در اینجا چه چیز است؟ در میان مفسران گفتگو بسیار

است. بعضی آن را منحصر به میراث علم و دانش دانسته‌اند، چرا که به پندار آن‌ها پیامبران با لحاظ حدیثی که از ابوبکر منقول است، ارثی از اموال خود نمی‌گذارند؛ بعضی دیگر منحصر میراث مال و حکومت را ذکر کرده‌اند (مکارم شیرازی، ۱۳۶۲ ش، ج ۱۵: ۴۱۷).

دیدگاه سوم: وراثت در ارث مالی و مادی

علی رغم علمای اهل تسنن که سعی کردند میراث را تنها به معنای نبوت و علم نشان دهند، برخی از علمای آنان، صریحاً به این نکته اشاره کرده‌اند که منظور از ارث در آیات فوق می‌تواند ارث مالی و مادی باشد. قبل از این که اقوال آن دسته از علما نقل شود، به دو نکته اشاره می‌شود:

۱. اینکه منظور از ارث در آیات فوق نبوت و علم باشد، هیچ تضاد و مخالفتی با این مطلب ندارد که منظور از ارث، اموال مادی و مالی نیز باشد؛ بلکه تمام این‌ها قابل جمع با یکدیگر هستند، چرا که ارث در این جا یک واژه عام است. نکته مهم این که حتی یک اشاره در قرآن نداریم که انبیاء مشمول ارث مالی نمی‌شوند.

۲. اگر به خواهیم طبق ادعای ابن تیمیه و اتباع وی و امثال بن باز، بن عثمان و سایرین پیش برویم، بایستی معنای ارث در آیه فوق را ابتدا ارث مالی در نظر به گیریم، چون از نظر وهابیان در قرآن و حتی در زبان عربی اصلاً مجاز وجود ندارد. در این راستا اقوال برخی از علمای عامه در مورد این که منظور از ارث در آیات شانزدهم سوره نمل و ششم سوره مریم، می‌تواند ارث مالی نیز باشد قابل تأمل است؛ از قبیل:

سفیان ثوری در مورد آیه ششم سوره مریم گفته است که منظور حضرت زکریا این است که از من ارث مالی به برد و از آل یعقوب، نبوت را به ارث به برد (ثوری، ۱۹۸۳ م: ۱۸۱) و به نظر عکرمه منظور این است که حضرت زکریا گفته است اموال را ارث به برد و از آل یعقوب نبوت را ارث به برد و ضحاک نیز چنین گفته است (سمرقندی، ۱۴۱۶ ق: ۳۱۸). یکی از وجوه در معنای آیه این است که منظور این است که حضرت زکریا گفته است: مال من را ارث به برد و از آل یعقوب نبوت را ارث به برد و ابوصالح نیز در این خصوص، این طور گفته است (نیآوردی، بی تا، ج ۳: ۳۵۵) و در مورد منظور ارث در آیه، مفسرین و علماء

اختلاف کرده‌اند و حسن بصری گفته است: یعنی مال من را به ارث به برد و از آل یعقوب نبوت و جانشینی را ارث به برد (بغوی، ۱۴۰۹ ق، ج ۵: ۲۱۸).

اینکه منظور از ارث چیست؟ در این باره چهار قول وجود دارد و یکی از آن‌ها این است که حضرت زکریا گفته است مال من را به ارث ببرد و از آل یعقوب نبوت را به ارث ببرد. عکرمه از ابن عباس این را روایت کرده است و ابوصالح هم چنین گفته است (ابن جوزی، ۱۴۱۴ ق: ۸۷۷) و در مورد معنای وراثت اختلاف شده است و از ابن عباس و حسن بصری و ضحاک گفته شده است که منظور وراثت مال است (نیشابوری، ۱۴۱۲ ق، ج ۴: ۴۷۰) و اما وراثت مال هم ممکن است و اگر چه گروهی به خاطر قول پیامبر که فرمود: ما از خود ارث به جا نمی‌گذاریم و آن چه از ما باقی می‌ماند صدقه است؛ این را انکار کرده‌اند؛ اما حجتی در این قول نیست (قرطبی، ۱۳۶۴ ش، ج ۱۳: ۴۱۵). ابن عباس و مجاهد و قتاده و ابوصالح گفته‌اند که حضرت زکریا ترسید که دیگران مالش را به ارث ببرند. اکثر مفسرین بر این اعتقاد هستند که منظور، وراثت مال است (ابن عطیه، ۱۴۲۲ ق، ج ۴: ۴).

آیا فدک ارث بوده یا هبه؟

چنانکه در روایات بی‌شماری از طریق خاصه و عامه آمده است، رسول خدا (ص) در زمان حیات خود فدک را به فاطمه زهرا (س) واگذار کردند و این، سه سال قبل از رحلت پیامبر بود؛ یعنی همان ایامی که فدک به تصرف آن حضرت درآمد. طبرسی در مجمع البیان، ذیل تفسیر آیه: «وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» (اسراء/۲۵) و حق خویشاوندان را به پرداز. از امام باقر و امام صادق (ع) و نیز ابوسعید خدری چنین روایت می‌کنند: «إِنَّهُ لَمَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَعْطَاهَا وَسَلَّمَهَا دَكَا وَبَقِيَتْ فِي يَدَيْهَا ثَلَاثَ سِنَوَاتٍ قَبْلَ وَفَاتِ النَّبِيِّ»؛ همین که آیه کریمه به پیامبر (ص) دستور داد حق ذوی القربی؛ یعنی خویشاوندان پیامبر و مسکین و ابن سبیل را به دهد، آن حضرت فدک را به فاطمه (س) داد و سه سال قبل از وفات حضرتش در دست حضرت فاطمه (س) بود. همین مطلب را سیوطی در الدر المنثور از ابی سعید خدری نقل کرده است: «أَخْرَجَ الْبَزَّازُ وَابُو يَعْلَى وَابْنُ حَاتِمٍ وَابْنُ مَرْدَوَيْهِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخَدْرِيِّ، قَالَ: لَمَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ وَأَتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ.. دَعَا رَسُولَ اللَّهِ فَاطِمَةَ فَأَعْطَاهَا فَدَكًا»؛ چون آیه شریفه نازل شد پیامبر (ص)، فاطمه (س) را فراخواند و فدک را به او داد. نیز از قول ابن عباس آورده: «لَمَا نَزَلَتْ وَأَتِ

ذالقربی حقه أقطع رسول الله فاطمه فدكاً؛ چون آیه شریفه نازل شد، رسول خدا (ص) فدک را ملک فاطمه (س) قرار داد. هیشمی در مجمع الزوائد و ذهبی در میزان الاعتدال، متقی هندی در کنز العمال و برخی دیگر از محدثان عامه نیز عین این مطلب را نقل کرده‌اند (نقوی قاننی، ۱۴۱۴ ق: ۱۳۴). کوتاه سخن اینکه فدک حق پیامبر گرامی بوده و در زمان حیات خود به امر خداوند آن را به فاطمه زهرا (س) داده است. این اقدام پیامبر (ص) بر اساس مصلحت دین و مسلمین و آینده خلافت اسلام بوده؛ زیرا:

اولاً هرگاه فدک در دست زهرا (س) و علی (ع) بود، آن را جز برای دین و مسلمین و مصالح جامعه اسلامی نمی‌خواستند و همان راه و روش پیامبر (ص) را می‌پیمودند.

ثانیاً خلافت آینده اسلام که بایست در دودمان اهل بیت استمرار می‌یافت، به بنیه مالی و پشتوانه اقتصادی نیاز داشت و فدک به عنوان یک منبع درآمد، بخشی از این بودجه را تأمین می‌کرد و رمز این که پیامبر (ص) آن را به فاطمه (س) دادند و مستقیماً به امام علی (ع) نسپردند، شاید این باشد که حضرت فاطمه (س) دختر و ذی‌القربای مستقیم پیامبر (ص) بود و دادن فدک به حضرتش دستور خداوند در آیه کریمه بود و بدیهی است که فاطمه زهرا (س) نیز با فدک همان گونه عمل می‌کرد که پیامبر (ص) می‌خواست و آن را در جهت خلافت امیر مؤمنان (ع) و مصلحت مسلمانان قرار می‌داد. این در حالی است که گروهی از اهل نفاق و دنیا طلبان، از قبل با خلافت امیر مؤمنان سرستیز داشتند و اگر فدک به طور مستقیم در اختیار آن حضرت قرار می‌گرفت، عکس‌العمل‌هایی نشان می‌دادند. پس نتیجه می‌گیریم که علاوه بر مباحث تفسیری ذیل آیه ۱۶ سوره نمل و استنادهای چالش برانگیز روایت «نحن معاشر الانبیاء لا نورث» اصلاً فدک، ارثیه نبوده است؛ بلکه آن اعطائیه و هبه پیامبر اسلام (ص) به دخترش بوده است. در تحلیل این ماجرا نکاتی را باید خاطر نشان ساخت که از گفته‌های تاریخی می‌توان استفاده کرد که شخص ابوبکر نیز در باطن امر، به حقانیت حضرت زهرا (س) در امر فدک معتقد بوده است. در این خصوص به چند مورد شاهد می‌توان اشاره کرد:

۱. در اصول کافی از حضرت موسی بن جعفر (ع) روایتی نقل شده که در بخشی از آن آمده است: «در پی احتجاجات حضرت زهرا (س) و گواهی امیر مؤمنان (ع) و أم‌ایمن، ابوبکر در نوشته‌ای دستور ترک تعرض از فدک را صادر کرد و چون فاطمه (س) نامه را

گرفت و برگشت، در راه، عمر خبردار شد و آن نامه را گرفت و پاره کرد و دور ریخت» (کلینی، ۱۳۴۸ ش، ج ۱: ۳۴۵).

۲. بنا بر آنچه در کتاب الإمامة والسیاسة ذیل صفحه، به عنوان یک روایت آمده است هنگامی که ابوبکر و عمر برای عذرخواهی و عیادت به خانه فاطمه آمدند، ابوبکر با اعتراف به اشتباه خود در مورد فدک و خلافت چنین گفت: «یا حبیبة رسول الله، أغضناک فی میراثک منه و فی زوجک»؛ ای حبیبه پیامبر خدا، ما تو را درباره میراث از پدرت و در مورد شوهرت، خشمگین و ناراحت کردیم و آنگاه فاطمه (س) فرمود: چگونه خلدان تو از تو ارث به برند و ما از حضرت محمد (ص) ارث نبریم؟ «ما بالک یرثک أهلک ولا نرث محمداً» (دینوری، ۱۳۸۸ ش: ۱۸۱).

۳. بنا به نوشته مورخ شهیر، مسعودی: ابوبکر، هنگام مرگ از چند چیز اظهار پشیمانی و تأسف کرد؛ از جمله اینکه گفت: ای کاش به تفتیش خانه فاطمه (س) اقدام نمی کردم. در متون روایی و تاریخی، مواردی از این قبیل می توان یافت که بیانگر حقانیت دختر پیغمبر اسلام (ص)، بهترین داور خداوند است (مسعودی، ۱۴۰۹ ق، ج ۲: ۱۲۶).

بررسی روایت نحن معاشر الأنبياء لا نورث

اهل سنت حدیثی در کتاب‌های مختلف خود از پیامبر اسلام (ص) به این مضمون نقل کرده‌اند که فرمود: «نحن معاشر الأنبياء لا نورث ما ترکناه صدقه»؛ ما پیامبران ارثی از خود به یادگار نمی‌گذاریم، و آن چه از ما به ماند باید به عنوان صدقه در راه خدا مصرف شود و گاه آن را با حذف جمله اول، به صورت «ما ترکناه صدقه» نقل کرده‌اند. سند این حدیث غالباً در کتب معروف اهل سنت به ابوبکر منتهی می‌شود که بعد از پیامبر (ص) زمام امور مسلمین را به دست گرفت و هنگامی که حضرت فاطمه (س) یا بعضی از همسران پیامبر (ص) میراث خود را از او خواستند او به استناد این حدیث از دادن میراث به آنان سر باز زد. البته این حدیث از جهات مختلفی قابل نقد و بررسی است ولی آنچه در حوصله این موضوع می‌گنجد امور زیر است:

۱. این حدیث با متن قرآن سازگار نیست و طبق قواعد اصولی که در دست داریم هر حدیثی که موافق کتاب الله نباشد از درجه اعتبار ساقط است و نمی‌توان به عنوان حدیث پیامبر (ص) یا سایر معصومین (ع) روی آن تکیه کرد.

۲. روایت فوق معارض با روایات دیگری است که نشان می‌دهد ابوبکر تصمیم گرفت فدک را به فاطمه (س) بازگرداند؛ ولی دیگران مانع شدند، چنانکه در سیره حلبی می‌خوانیم: «فاطمه دختر پیامبر (ص) نزد ابوبکر آمد در حالی که او بر منبر بود، گفت: ای ابوبکر آیا این در کتاب خدا است که دخترت از تو ارث به برد و من از پدرم ارث نبرم، ابوبکر گریه کرد و اشکش جاری شد سپس از منبر پایین آمد» (حلبی، ۱۴۲۷ ق: ۱۲۴).

۳. روایت معروفی از پیامبر (ص) در بسیاری از کتب اهل سنت و شیعه آمده است که «العلماء ورثة الانبياء»؛ دانشمندان وارثان پیامبرانند و نیز از پیامبر اکرم (ص) نقل شده «ان الانبياء لم يورثوا ديناراً ولا درهماً»، پیامبران درهم و دیناری از خود به یادگار نگذاشتند. از مجموع این دو حدیث چنین به نظر می‌رسد که هدف اصلی این بوده که روشن سازند افتخار انبیاء و سرمایه آن‌ها علم و دانش بوده است و مهم‌ترین چیزی که از خود به یادگار گذاشتند، برنامه هدایت بود و کسانی که سهم بیشتری از این علم و دانش را برگرفتند، وارثان اصلی پیامبرانند، بی آنکه نظر به اموالی داشته باشد که از آنان به یادگار باقی می‌ماند. بعداً این حدیث نقل به معنی شده و سوء تعبیر از آن گردیده و احتمالاً جمله «ما ترکناه صدقه» که استنباط بعضی از روایت بوده است، بر آن افزوده‌اند.

۴. متون احادیثی را که در کتاب‌های حدیث وارد شده است چنین است:

الف: «نحن معاشر الأنبياء الأنوث ذهاباً و لا فض ولا أرضاً ولا عقار ولا دارا و لکننا نوث الإيمان و الحکمة والعلم و الشئت»؛ ما گروه پیامبران طلا و نقره و زمین و خانه به ارث نمی‌گذاریم، ما ایمان و حکمت و دانش و حدیث به ارث می‌گذاریم؛

ب: «إن الأنبياء لا یوثنون»؛ پیامبران چیزی را به ارث نمی‌گذارند یا موروث واقع نمی‌شوند؛

ج: «إن النبی لا یورث»؛ پیامبر چیزی به ارث نمی‌گذارد یا موروث واقع نمی‌شود؛

د: «نورث ما ترکناه صدقه»؛ چیزی به ارث نمی‌گذاریم، آن چه از ما به ماند صدقه است.

موارد بالا متون احادیثی است که محدثان اهل تسنن آن‌ها را نقل کرده‌اند. خلیفه اول، در بازداشتن دخت گرامی پیامبر (ص) از ارث آن حضرت، به حدیث چهارم استناد می‌جست. درباره حدیث نخست می‌توان گفت که مقصود این نیست که پیامبران چیزی از خود به ارث

نمی‌گذارند، بلکه غرض این است که شأن پیامبران آن نبوده که عمر شریف خود را در گرد آوری سیم و زر و آب و ملک صرف کنند و برای وارثان خود ثروتی به گذارند؛ یادگاری که از آنان باقی می‌ماند طلا و نقره نیست، بلکه همان حکمت و دانش و سنت است. این مطلب غیر این است که بگوییم اگر پیامبری عمر خود را در راه هدایت و راهنمایی مردم صرف کرد و با کمال زهد و پیراستگی زندگی نمود، پس از درگذشت او، به حکم این که پیامبران چیزی به ارث نمی‌گذارند، باید فوراً ترکه او را از وارثان او گرفت و صدقه داد. به عبارت روشن‌تر، هدف حدیث این است که امت پیامبران یا وارثان آنان نباید انتظار داشته باشند که آنان پس از خود مال و ثروتی به ارث به گذارند؛ زیرا آنان برای این کار نیامده‌اند؛ بلکه برانگیخته شده‌اند که دین و شریعت و علم و حکمت در میان مردم اشاعه دهند و این‌ها را از خود به یادگار به گذارند. از طریق دانشمندان شیعه حدیثی به این مضمون از امام صادق (ع) نقل شده است و این گواه بر آن است که مقصود پیامبر همین بوده است. امام صادق (ع) می‌فرماید: «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرِثَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَ ذَلِكَ إِنْ الْأَنْبِيَاءِ لَمْ يُوْرثُوا دَرَهْمًا وَلَا دِينَارًا وَ إِنَّمَا وَرثُوا أَحَادِيثَ مِنْ أَحَادِيثِهِمْ»؛ دانشمندان وارثان پیامبران هستند؛ زیرا پیامبران درهم و دیناری به ارث نگذاشته‌اند بلکه احادیثی را از احادیث خود به یادگار نهاده‌اند (کلینی، ۱۳۴۸ ش، ج ۱: ۴۲). هدف این حدیث و مشابه آن این است که شأن پیامبران مال اندوزی و ارث گذاری نیست؛ بلکه شایسته حال آنان این است که برای امت خود علم و ایمان باقی به گذارند. مقصود از حدیث دوم و سوم نیز همین است؛ هرچند به صورت کوتاه و مجمل نقل شده‌اند. درحقیقت، یک حدیث بیش نبوده است که در موقع نقل، تصرفی در آن انجام گرفته و به صورت کوتاه نقل شده است. مشکل، حدیث چهارم است؛ زیرا در آن، توجیه یاد شده جاری نیست و به صراحت می‌گوید که ترکه پیامبر (ص) یا پیامبران به عنوان صدقه باید ضبط شود. حدیثی که خلیفه اول بر آن تکیه می‌کرد، از جهاتی فاقد اعتبار است:

۱. از میان یاران پیامبر اکرم (ص)، خلیفه اول در نقل این حدیث متفرد است و احدی از صحابه حدیث یاد شده را نقل نکرده است؛ زیرا این مطلب از مسلمات تاریخ است، تا آنجا که ابن حجر تفرّد او را در نقل این حدیث گواه بر اعلمیت او می‌گرفته است (صواعق، ۱۴۱۷ ق: ۱۹). پس از درگذشت پیامبر، ابوبکر در نقل این حدیث متفرد بود و احدی جز او این

حدیث را نقل نکرد. فقط برخی از مهاجران در دوران خلافت عمر به صحت آن گواهی داده‌اند (ابن ابی الحدید، ۱۹۶۴ م، ج ۱۶: ۲۲۷)؛ بنابراین، آیا صحیح است که خلیفه وقتی که خود طرف دعوا بوده است، به حدیثی استشهاد کند که در آن زمان جز او کسی از آن حدیث اطلاع نداشته است؟ چگونه می‌توان گفت که خلیفه در بازداشتن دخت گرامی پیامبر (ص) از میراث پدر به علم خویش عمل کرده و کتاب خدا را با حدیثی که از پیامبر شنیده بود تخصیص زده است؟

۲. چنانچه حکم خداوند در باره ترکه پیامبر این بوده است که اموال او می‌گردد و در مصالح مسلمانان مصرف شود، چرا پیامبر (ص) این مطلب را به یگانه وارث خود نگفت؟ آیا معقول است که پیامبر اکرم (ص) حکم الهی را از دخت گرامی خود که حکم، مربوط به او بوده است پنهان سازد؟ یا این که به او به گوید، ولی او آن را نادیده بگیرد؟ عصمت پیامبر (ص) و مصونیت دختر گرامی او از گناه، مانع از آن است که چنین احتمالی در باره آنان به رود. بلکه باید انکار فاطمه (س) را گواه بر آن بگیریم که چنین تشریحی حقیقت نداشته است و حدیث مزبور مخلوق اندیشه کسانی است که می‌خواستند، به جهت سیاسی، وارث به حق پیامبر را از حق مشروع او محروم سازند.

۳. اگر حدیثی که خلیفه نقل کرد به راستی حدیثی صحیح و استوار بود، پس چرا موضوع فدک در کشاکش گرایش‌ها و سیاست‌های متضاد قرار گرفت و هر خلیفه‌ای در دوران حکومت خود به گونه‌ای با آن رفتار کرد؟ با مراجعه به تاریخ روشن می‌شود که فدک در تاریخ خلفا وضع ثابتی نداشت. گاهی آن را به مالکان واقعی آن باز می‌گرداندند و گاهی هم مصادره می‌کردند، به هر حال، در هر عصری به صورت یک مسئله حساس و بغرنج اسلامی مطرح بود (امینی، ۱۳۶۳ ش، ج ۷: ۱۵۹).

۴. پیامبر گرامی (ص) غیر از فدک ترکه دیگری هم داشت؛ ولی فشار خلیفه اول در مجموع ترکه پیامبر، بر فدک بود. از جمله اموال باقی مانده از رسول اکرم (ص) خانه‌های زنان او بود که به همان حال در دست آنان باقی ماند و خلیفه متعرض حال آنان نشد و هرگز به سراغ آنان نفرستاد که وضع خانه‌ها را روشن کنند تا معلوم شود که آیا آن‌ها ملک خود پیامبر بوده است یا اینکه آن حضرت در حال حیات خود آن‌ها را به همسران خود بخشیده

بوده است. ابوبکر، نه تنها این تحقیقات را انجام نداد، بلکه برای دفن جنازه خود در جوار مرقد مطهر پیامبر اکرم (ص) از دختر خود عایشه اجازه گرفت؛ زیرا دختر خود را وارث پیامبر می‌دانست و نه تنها خانه‌های زنان پیامبر را مصادره نکرد، بلکه انگشتر و عمامه و شمشیر و مرکب و لباس‌های رسول خدا (ص) را، که در دست علی (ع) بود، از او باز نگرفت و سخنی از آن‌ها به میان نیاورد. آیا محرومیت از ارث مخصوص دخت پیامبر اسلام (ص) بود یا شامل تمام وارثان او می‌شد، یا این که اساساً هیچ نوع محرومیتی در کار نبوده و صرفاً انگیزه‌های سیاسی حضرت فاطمه (س) را از ترکه او محروم ساخت؟

۵. چنان چه در تشریح اسلامی محرومیت وارثان پیامبر اکرم (ص) از میراث او امری قطعی بود، چرا دخت گرامی پیامبر (ص)، که به حکم آیه تطهیر از هر نوع آلودگی مصونیت دارد، در خطابه آتشین خود چنین فرمود: «یا بنی اَبی قحافة اُنّی کتاب الله اَنْ تَرث اَباک و لا اَرث اَبی؟ لقد جئت شیئاً فریاً. افعلی محمد ترکتم کتاب الله فنبتوه وراء ظهورکم و... و قتم اَنْ لا حظوة لی و لا اَرث من اَبی و لا رحم بیننا؟ اَفخصکم الله باَیة اُخرج اَبی منها اَمْ هل تقولون: اِنْ اهل ملتین لا یتوارثان؟ اَوْ لست انا و اَبی من اهل ملة واحدة اَمْ اَنْتم اَعلم بخصوص القرآن وعمومه من اَبی و ابن عمی؟ دونکها مخطومه مرخوله تلقاک یوم حشرک فنعم الحکم الله و الزعیم محمد و الموعد القیامة و عند الساعه ینحسر المبطلون؛ ای پسر اَبی قحافة، آیا در کتاب الهی است که تو از پدرت ارث به بری و من از پدرم ارث نبرم؟ امر عجیبی آوردی؛ آیا عمداً کتاب خدا را ترک کردید و آن را پشت سر انداختید و تصور کردید که من از ترکه پدرم ارث نمی‌برم و پیوند رحمی میان من و او نیست؟ آیا خداوند در این موضوع آیه مخصوصی برای شما نازل کرده و در آن آیه پدرم را از قانون وراثت خارج ساخته است، یا این که می‌گویید پیروان در کیش از یکدیگر ارث نمی‌برند؟ آیا من و پدرم پیرو آیین واحدی نیستیم؟ آیا شما به عموم و خصوص قرآن از پدرم و پسرعمویم آگاه‌ترید؟ بگير این مرکب زین شده را که روز رستاخیز با تو روبرو می‌شود. پس، چه خوب داوری است خداوند و چه خوب رهبری است محمد (ص). میعاد من و تو روز قیامت؛ و روز رستاخیز، باطل‌گرایان زیانکار می‌شوند (طبرسی، ۱۳۸۵ ش، ج ۱: ۲۲۴).

آیا صحیح است که با این خطابه آتشین احتمال دهیم که خبر یاد شده صحیح و استوار بوده است؟ این چگونه تشریحی است که صرفاً مربوط به دخت گرامی پیامبر (ص) و پسرعم

اوست و آنان خود از آن خبر ندارند و فرد بیگانه‌ای که حدیث، ارتباطی به او ندارد از آن آگاه است؟

نتیجه‌ای که حاصل می‌شود:

الف: نزاع دخت گرامی پیامبر (ص) با حاکم وقت در باره چهار چیز بود:

۱. میراث پیامبر اکرم (ص)؛

۲. فدک، که پیامبر در دوران حیات خود آن را به او بخشیده بود و در زبان عرب به آن

نحله می‌گویند؛

۳. سهم دوی القربی، که در سوره انفال آیه ۴۱ وارد شده است؛

۴. حکومت و ولایت

که در خطابه حضرت زهرا (س) و احتجاجات او به این امور چهارگانه اشاره شده است؛ از این رو، گاهی لفظ میراث و گاه لفظ نحله به کار برده است (ابن ابی الحدید، ۱۹۶۴ م، ۳ ج ۱۶: ۳۲۰).

ب: برخی از دانشمندان شیعه مانند مرحوم سید مرتضی، حدیث «لا نورث ما ترکنا صدقه» را به گونه‌ای تفسیر کرده‌اند که با ارث بردن دخت پیامبر (ص) منافاتی ندارد. ایشان می‌گویند که لفظ «نورث» به صیغه معلوم است و «ما» ی موصول، مفعول آن است و لفظ «صدقه» به جهت حال یا تمیز بودن، منصوب است. در این صورت، معنی این حدیث چنین می‌شود آنچه که به عنوان صدقه باقی می‌گذاریم به ارث نمی‌نهمیم. ناگفته پیداست که چیزی که در زمان حیات پیامبر (ص) رنگ صدقه به آن خورده است، قابل وراثت نیست و این مطلب غیر آن است که به گوئیم پیامبر اکرم (ص) هرگز از خود چیزی را به ارث نمی‌گذارد.

ج. مجموع سخنان دخت گرامی پیامبر (ص)، چه در خطابه آتشین آن حضرت و چه در مذاکرات او با خلیفه وقت، می‌رساند که فاطمه (س) از وضع موجود سخت ناراحت بوده است و بر مخالفان خود خشمگین و تا جان در بدن داشتند، از آنان راضی نشده است (سبحانی، ۱۳۸۴ ش: ۲۴۸). در نهایت، مناظره و احتجاج دخت گرامی پیامبر (ص) با ابوبکر به نتیجه نرسید و فدک از زهرا (س) گرفته شد و آن حضرت چشم از این جهان بریست در حالی که بر خلیفه خشمگین بود. این مطلب از نظر تاریخ چنان روشن است که هرگز

نمی‌توان آن را انکار کرد. محدثان اسلامی، به اتفاق، این حدیث را از پیامبر گرامی (ص) نقل کرده‌اند: «فاطمة بضعة منی فمن أغضبها أغضبنی»؛ فاطمه پاره تن من است، هر کس او را خشمگین سازد مرا خشمگین ساخته است (ابن قتیبه، ۱۴۱۰ ق، ج ۱: ۱۴). دوره بیست و پنج ساله سه خلیفه سپری شد و خلافت ظاهری، با همه مشکلات و بحران‌هایش در کف با کفایت امیرمؤمنان قرار گرفت. در این حال، آن حضرت می‌توانست حق بر باد رفته اهل بیت را به خاندانش برگرداند؛ اما چنین نکرد. چرا؟ این مسئله مورد تحلیل‌های گوناگون قرار گرفت؛ برخی تصور کردند اقدام امام علی (ع) تأییدی بود بر سیره خلفای پیشین و امضای غضب فدک که این تفسیر ناروایی است؛ چرا که آن حضرت از هر کس بهتر می‌دانست که فدک متعلق به حضرت فاطمه زهرا (س) و اهل بیت است و برای این موضوع شهادت داد که ابوبکر نپذیرفت. همچنین امام علی (ع) هم درد حضرت فاطمه (س) بود و موضع‌گیری‌های او را در برابر غاصبان تأیید و از وی حمایت می‌کرد؛ بنابراین، سکوت آن حضرت در مسئله فدک همانند سکوت او در برابر تصرف خلافت بود، پس از اتمام حجت‌های لازم که مصلحت اسلام و مسلمین آن را ایجاب می‌کرد، آن چه برای علی و زهرا (ع) اهمیت داشت و هستی خود را به پای آن فدا کردند، شریعت والای احمدی (ص) بود که در مقام حفظ آن از هر چه هست می‌توان گذشت؛ در این مورد امام نامه‌ای به عثمان ابن حنیف مرقوم فرموده‌اند که نظرات آن حضرت در نامه مذکور تبیین شده است (نهج البلاغه، نامه ۴۵).

نتجه گیری

۱. واژه ارث در قرآن، سی و پنج بار در سی و سه آیه و در بیست سوره آمده است. طبق نظر فرهنگ نامه‌های ارث مالی است که از دیگری بدون پیمان با عقد قرار دادی، به کسی می‌رسد و به آن میراث وارث می‌گویند.
۲. نبوت و رسالت، یک موهبت الهی است. نبوت امر ارثی نیست و هیچ یک از انبیاء، نبوت را از نبی قبلی به ارث نبرده‌اند. از آدم تا خاتم، هر کدام براساس اعطای الهی به نبوت رسیده‌اند. درباره علم و حکمت و منظور روایت «العلماء ورثة الانبياء» به این علت است که همه انبیای عظام، معلمان کتاب و حکمت هستند و این مختص یک پیغمبر نیست.
۳. غالب مفسران اهل سنت و جماعت، به تبع از گرایش کلامی خود از یکدیگر که متمایل به یک نحله اعتقادی هستند و نیز استناد به روایت منقوله از خلیفه اول؛ کلمه ارث را در آیات سوره‌های نمل و مریم به وراثت در نبوت تعبیر نموده‌اند. از مفسران عامه، عده‌ای نیز با توجه به دقت در مفردات و سیاق آیات، آن را به معنی مال و ثروت دانسته‌اند.
۴. مجموع علما و مفسران شیعه، با استفاده از ریشه یابی لغات و فرهنگ و عرف، آن را به مال و ثروت، تعبیر کرده‌اند؛ اگر قرینه‌ای در خصوص غیر آن باشد که در قرآن به جز آیه سی و دوم سوره فاطر وجود ندارد؛ حسب سیاق آیات الهی و با در نظر گرفتن فضای نزول و سبب آن، در محل خود تفسیر نموده‌اند.
۵. تنها استناد مفسران اهل جماعت در تعبیر آیه و ورث سلیمان داود به نبوت و ملک، روایت «انا معاشر الانبياء لا نورث» بوده که از ابوبکر است. این خبر را هیچ یک از اصحاب نقل نکرده است؛ فقط از خود خلیفه اول بوده و آن متفرد است:
اولاً به احادیث متفرد اعتنا نمی‌شود.
- ثانیاً هم از حیث فقه الحدیثی و هم از نظر درایت الحدیثی مشکل دارد.
۶. موضوع آیات ارث مربوط به فدک و انتقال ارثیه حضرت زهرا (س) می‌شود، چرا که فدک جزو اموال خصوصی پیامبر اسلام (ص) نبوده؛ بلکه از اموال خالصه می‌باشد. مقررات اموال خصوصی و خالصه در ابواب فقهی اسلام روشن و مشخص است؛ برداشته‌ها با گرایش خاص در این مورد نمی‌تواند نافذ باشد.

۷. اعمال فشارهای سیاسی و دشمنی‌های سخت با اهل بیت (ع) و عدم ظرفیت کوتاه نظران در پذیرش فضائل و مناقب امام علی (ع) و حضرت زهرا (س)، مخالفان را به چنین اظهارات واداشته است.



منابع

- ۱) قرآن مجید.
- ۲) نهج البلاغه.
- ۳) ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله. (۱۹۶۴ م). شرح نهج البلاغه. قم: منشورات مکتبه آیه الله مرعشی نجفی
- ۴) ابن جوزی، عبد الرحمن بن علی. (۱۴۱۴ ق). زاد المسیر فی علوم التفسیر. بیروت: دار الکتب العربی
- ۵) ابن حجر هیثمی، احمد بن محمد. (۱۴۱۷ ق). صواعق المحرقة. تحقیق عبدالرحمن التركي. بیروت: مؤسسه الرساله.
- ۶) ابن عاشور، محمد طاهر. (۱۴۱۰ ق). التحریر و التنویر. بیروت: مؤسسه التاريخ العربی.
- ۷) ابن عطیه، ابو محمد عبد الحق. (۱۴۲۲ ق). المحرر الوجیز فی تفسیر العزیز. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ۸) ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم. (۱۴۱۰ ق). الامامه و السیاسه. بیروت: دارالاضواء.
- ۹) ابن کثیر، اسماعیل بن عمرو. (۱۴۱۹ ق). تفسیر القرآن العظیم. تحقیق محمد حسین شمس الدین. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ۱۰) ابن حجاج، مسلم. (۱۴۱۲). صحیح مسلم، گردآوری محمد فؤاد عبدالباقی. قاهره: دارالحدیث.
- ۱۱) ابن منظور، جمال الدین ابی الفضل. (۱۴۰۸ ق). لسان العرب. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ۱۲) آلوسی، شهاب الدین محمود. (۱۴۱۵ ق). روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ۱۳) امینی، عبدالحسین. (۱۳۶۳ ش). الغدیر. ترجمه محمد تقی واحدی. چاپ چهارم. تهران: نشر کتابخانه بزرگ اسلامی.
- ۱۴) بغوی، حسین بن مسعود. (۱۴۰۹ ق). معالم التنزیل. بیروت: دار طیبه.
- ۱۵) بخاری، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل. (بی تا). صحیح بخاری. بی جا.
- ۱۶) بیضاوی، عبد الله بن عمر. (۱۳۶۳ ش). انوار التنزیل و اسرار التاویل. تهران: مطبعه مروی.
- ۱۷) ثوری، سفیان بن سعید. (۱۹۸۳ م). تفسیر سفیان ثوری. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ۱۸) جبل عاملی، زین الدین بن علی. (۱۴۱۰ ق). الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیه. تصحیح سید محمد کلانتر. قم: انتشارات داورى.
- ۱۹) جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۲ ش). تسنیم. چاپ دوم. قم: مرکز نشر اسراء.
- ۲۰) حسینی شاه عبد العظیمی، حسین بن احمد. (۱۳۶۳ ش). تفسیر اثنی عشری. تهران: انتشارات میقات.
- ۲۱) حلبی، علی بن ابراهیم. (۱۴۲۷ ق). السیره الحلبیه. چاپ دوم. بیروت: دارالکتب العلمیه.

- (۲۲) زمخشری، محمود بن عمر. (۱۳۶۶ ق). **الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الاقاويل في وجود التاويل**. قم: نشر ادب الحوزه.
- (۲۳) سبحانی، جعفر. (۱۳۸۴ ش). **فروغ ولایت**. قم: نشر موسسه امام صادق (ع).
- (۲۴) ----- (۱۳۹۵ ش). **تفسیر صحیح آیات مشکله قرآن**. تنظیم سید هادی خسروشاهی. قم: انتشارات توحید.
- (۲۵) سمرقندی، نصر بن محمد. (۱۴۱۶ ق). **تفسیر سمرقندی**. بیروت: دار الفکر.
- (۲۶) سیوطی، عبد الرحمن. (۱۴۰۴ ق). **الدر المنثور فی التفسیر الماثور**. قم: منشورات مکتبه آیه الله مرعشی نجفی.
- (۲۷) شعار، یوسف. (۱۳۶۹ ش). **تفسیر آیات مشکله**. تهران: نشر مجلس تفسیر قرآن.
- (۲۸) صادقی تهرانی، محمد. (۱۴۳۴ ق). **الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه**. قم: نشر شکرانه.
- (۲۹) طبرسی، احمد بن علی. (۱۳۸۵ ش). **الاحتجاج علی اهل اللجاج**، ترجمه بهزاد جعفری. چاپ دوم. تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- (۳۰) طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۸۹ ش). **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**. تعلیق ابوالحسن شعرانی. تهران: المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه.
- (۳۱) طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۸۲ ق). **التبیان فی تفسیر القرآن**. تصحیح احمد حبیب عاملی. بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- (۳۲) طیب، سید عبد الحسین. (۱۳۸۶ ش). **اطیب البیان فی تفسیر القرآن**. قم: مؤسسه سبطين.
- (۳۳) فخر رازی، محمد بن عمر. (بی تا). **مفاتیح الغیب**. قاهره: المطبعة البهیه المصریه.
- (۳۴) فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۴۱۰ ق). **العين**. چاپ دوم. قم: انتشارات هجرت.
- (۳۵) فضل الله، سید محمد حسین. (۱۴۱۹ ق). **تفسیر من وحی القرآن**. چاپ دوم. بیروت: دار الملائک للطباعة والنشر.
- (۳۶) فیض کاشانی، محمد بن مرتضی. (۱۳۶۶ ق). **تفسیر الصافی**. تصحیح ابوالحسن شعرانی. تهران: مکتبه الصدر الاسلامیه.
- (۳۷) فیومی، احمد بن محمد. (۱۴۱۴ ق). **المصباح المنیر**. قم: نشر دار الهجره.
- (۳۸) قرطبی، محمد بن احمد. (۱۳۸۷ ق). **الجامع لاحکام القرآن**. چاپ سوم. مصر: دار الکتب المصریه.
- (۳۹) کاشانی، فتح الله. (۱۳۸۸ ق). **منهج الصادقین فی الزام المخالفین**. تصحیح علی اکبر غفاری. تهران: انتشارات علمیه اسلامیه.
- (۴۰) کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۴۸ ش). **اصول کافی**. ترجمه سید جواد مصطفوی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اهل بیت (ع).

- (۴۱) نیاوردی، علی بن محمد. (بی تا). **النکت و العیون**. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- (۴۲) مراغی، احمد مصطفی. (بی تا). **تفسیر المراغی**. بیروت: دار الفکر.
- (۴۳) مسعودی، علی بن حسین. (۱۳۶۵ ش). **مروج الذهب**. ترجمه علی اکبر پاینده. چاپ سوم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- (۴۴) مصطفوی، حسن. (۱۳۶۰ ش). **التحقیق فی کلمات القرآن الکریم**. تهران: انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- (۴۵) مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۶۱ ش). **تفسیر نمونه**. به اهتمام جمعی از نویسندگان. تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- (۴۶) نسفی، عبد الله بن احمد. (۱۴۱۶ ق). **مدارک التنزیل و حقائق التاویل**. بیروت: دار النفایس.
- (۴۷) نقوی قائی، محمد تقی. (۱۳۷۲ ش). **سوگ نامه فدک**. قم: نشر الزهرا.
- (۴۸) نیشابوری، حسن بن محمد. (۱۴۱۲ ق). **غرائب القرآن و رغائب الفرقان**. بیروت: دار المعرفه.

References

1. The Holy Quran.
2. Nahj al-Balaghah.
3. Ibn Abi Al-Hadid, Abdul Hamid ibn Hibatullah. (1964). Sharh Nahj al-Balaghah. Qom: Ayatollah Marashi Najafi Library.
4. Ibn Jawzi, Abdul Rahman Bin Ali. (1414 AH). Zad al-Masir fi Ulum al-Tafsir. Beirut: Dar al-Kitab al-Arabi.
5. Ibn Hajar Haithami, Ahmad Ibn Muhammad. (1417 AH). Sawaiq al-Muhriqah. Research by abdurrahman al-Turkey. Beirut: Al-Risalah Institute.
6. Ibn Ashour, Muhammad Tahir. (1410 AH). Al-Tahrir wa al-Tanwir. Beirut: Al-Tarikh Al-Arabi Institute.
7. Ibn Atiyah, Abdulhaq. (1422 AH). Al-Muharrir al-Wajiz fi Tafsir al-Aziz. Beirut: Dar al-Kutub al-Ilmiyah.
8. Ibn Qutaibah Dinwari, Abdullah Bin Muslim. (1410 AH). Al-Imamat wa al-Siyasah. Beirut: Dar al-Adwa.
9. Ibn Kathir, Ismail bin Amr. (1419 AH). Tafsir al-Quran al-Azim. Research by Mohammed Hussein Shamsuddin. Beirut: Dar al-Kutub al-Ilmiyah.
10. Ibn Hajjaj, Muslim. (1412). Sahih Muslim, Collectied by Mohammed Fuad Abdul Baqi. Cairo: Dar al-Hadith.
11. Ibn Manzoor, Jamaluddin Abi al-Fadl. (1408 AH). Lisan al-Arab. Beirut: Dar Ihya al-Turath al-Arabi.
12. Alusi, Shahabuddin Mahmoud. (1415 AH). Ruh al-Ma'ani fi Tafsir al-Qur'an al-Azim wa al-Sab' al-Mathani. Beirut: Dar al-Kutub al-Ilmiyah.
13. Amini, Abdul Hussein. (1363). Al-Ghadir. Translated by Mohammed Taghi Wahedi. Fourth edition. Tehran: Grand Islamic Library Publishing.
14. Baghawi, Hussein bin Massoud. (1409 AH). Maalim Al-Tanzil. Beirut: Dar Tayyebeh.
15. Bukhari, Abdullah Muhammad bin Ismail (No Date). Sahih Bukhari. No Place.
16. Beydawi, Abdullah bin Omar. (1363). Anwar al-Tanzil wa Asrar al-Ta'wil. Tehran: Marvi publishing hause.
17. Thawri, Sufyan bin Said. (1983). Tafsir Sufyan Thawri. Beirut: Dar al-kutub al-Ilmiyyah.
18. Jabal Amili, Zeinuddin bin Ali. (1410 AH). Al-Rawdah al-Bahiyyah fi Sharh al-Luma al-Dimashqiyyah. Corrected by Seyed Muhammad Shariff. Qom: Dawari publications.
19. Javadi Amoli, Abdullah. (1382). Tasnim. Second Edition. Qom: Esra Publishing Center.

20. Hosseini Shah Abdul Azimi, Hussein bin Ahmad. (1363). Tafsir Ithna Ashari. Tehran: Miqat publications.
21. Halabi, Ali bin Ibrahim. (1427 AH). Al-Sirah al-Halabiyah. Second Edition. Beirut: Dar al-kutub al-Ilmiyah.
22. Zamakhshari, Mahmoud bin Omar. (1366 AH). Al-Kashshaf an Ghawamid Haqaiq al-Tanzil wa Uyun al-Aqawil fi Wujuh al-Tawil. Qom: Adab al-Hawzah Publishing.
23. Sobhani, Ja'far. (1384). Forough Welayat. Qom: Imam Sadiq Institute Publishing.
24. -----, (1395). Tafsir Sahih Ayat Moshkeleh Quran. Seyed Hadi khosrowshahi. Qom: Tawhid publications.
25. Samarkandi, Nasr bin Mohammed. (1416 AH). Samarkandi's Commentary. Beirut: Dar al-Fikr.
26. Suyuti, Abdurrahman. (1404 AH). Al-Dur al-Manthur fi al-Tafsir bi al-Mathur. Qom: Ayatollah Marashi Najafi's Library.
27. Shiar, Yusuf. (1369). Tafsir Ayat Moshkeleh. Tehran: Majlis Tafsir Quran Publishing House.
28. Sadeghi Tehrani, Mohammed. (1434 AH). Al-Furqan fi Tafsir al-Quran bi al-Quran wa al-Sunnah. Qom: Shukraneh publishing.
29. Tabarsi, Ahmad bin Ali. (1385). Al-Ihtijaj ala Ahl al-Lijaj. Translated by Behzad Jafari. Second Edition. Tehran: Dar al-Kutub al-Islamiyah.
30. Tabarsi, Fazl Bin Hassan. (1389). Majma al-Bayan fi Tafsir al-Qur'an. Commented by Abulhasan Sharani. Tehran: Al-Maktaba al-Murtazawiyah li Ihya al-Turath al-Jafariyah.
31. Tusi, Muhammad bin Hasan. (1382 AH). Al-Tabyan fi Tafsir al-Qur'an. Correction of Ahmad Habib Amili. Beirut: Dar Ihya al-Turath al-Arabi.
32. Tayeb, Sayyid Abdul Hussein. (1386). Atyab al-Bayan fi Tafsir al-Qur'an. Qom: Sibtain Institute.
33. Fakh Al-Razi, Muhammad bin Omar. (No Date). Mafatih Al-Ghaib. Cairo: Al-Matbaah al-Bahiyah al-Misriyah.
34. Farahidi, Khalil bin Ahmad. (1410 AH). Al-Ain. Second Edition. Qom: Hijrat publications.
35. Fadlullah, Seyid Muhammed Hussein. (1919 AH). Tafsir Min Wahy al-Quran. Second Edition. Beirut: Dar al-Malak for publishing.
36. Feyz Kashani, Muhammad bin Murtaza. (1366 AH). Tafsir Al-Safi. Correction by Abolhassan Sharani. Tehran: Maktabah Al-Sadr Al-Islamiyah.
37. Fayyumi, Ahmad bin Muhammad. (1414 AH). Al-Misbah al-Munir. Qom: AL-Hijrah Publishing.
38. Qurtubi, Muhammad bin Ahmad. (1387 AH). Al-Jami' li Ahkam al-Qur'an. Third Edition. Egypt: Dar al-Kutub al-Misriyah.
39. Kashani, Fathullah. (1388 AH). Minhaj al-Sadiqin fi Ilzam al-Mukhalifin. Correction by Ali Akbar Ghaffari. Tehran: Ilmiyah Islamiyah Publications.
40. Kulaini, Muhammad bin Ya'qub. (1). Usul Al-Kafi. Translated by Seyyed Javad Mostafavi. Tehran: Ahlul Bayt Culture Publishing Office.
41. Niyawardi, Ali bin Muhammad. (No Date). Al-Nukat wa al-Uyun. Beirut: Dar al-kutub al-Ilmiyah.
42. Maraghi, Ahmad Mustafa. (No Date). Tafsir Al-Maraghi. Beirut: Dar al-Fikr.
43. Masoudi, Ali bin Hussein. (1365). Muruj al-Dhahab. Translated by Ali Akbar Payandeh. Third Edition. Tehran: Elmi Farhangi publications.
44. Mustafawi, Hasan. (1360). Al-Tahqiq fi Kalimat al-Quran al-Karim. Tehran: Bongah Tarjomeh va Nashe Ketab Publications.
45. Makarem Shirazi, Nasir. (1361). Tafsir Nomooneh. Collective Effort of a group of the Authors. Tehran: Dar al-Kutub al-Islamiyah.
46. Nasfi, Abdullah bin Ahmad. (1416 AH). Madarik al-Tanzil wa Haqaiq al-Tawil. Beirut: Dar al-Nafais.
47. Naqavi Ghaeni, Mohammad Taghi. (1372). Sugnameh Fadak. Qom: Al-Zahra Publishing.
48. Neyshaburi, Hasan bin Muhammad. (1412 AH). Gharab al-Qur'an wa Raghaib al-Furqan. Beirut: Dar al-Marifah.